

فصل نامه علمی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا)

دوره ۱۲ شماره ۴۴، تابستان ۱۳۹۹، صص ۴۱-۶۶

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۱۴، تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۱/۱۶

جلوه‌های فروغمند مزدیسنايي و بازتاب آن در مثنوی مولوی

کوروش زرفتن^۱، دکتر محمود صادق‌زاده^۲



چکیده

اندیشه‌های ایران باستان و مزدیسنا، به‌ویژه فلسفه خسروانی در آثار ادبی و عرفانی پس از اسلام بیش و کم تأثیر گذاشته است. این مقاله با هدف بررسی گسترده‌ی حکمت و فلسفه نور در ایران باستان و خدامحوری در «آتش (نور)، فره و امشاسپندان» از نگاه متون مزدیسنايي و بازتاب آن در اندیشه‌ی مولوی بر پایه‌ی مثنوی معنوی به نگارش در آمده است. از این‌رو، به شیوه توصیفی، تحلیلی، اسنادی و ارزیابی کمی کوشش شده، برجسته‌ترین جلوه‌های فروغمند اهورامزدا در یسنا و ردپای آن در مثنوی مولوی جستجو و معرفی شود. آتش، فره و امشاسپند، به عنوان سه فروغ و صفت نورانی اهورامزدا جایگاه مقدسی در باور ایرانیان کهن و زرتشتیان امروز دارد. این جلوه‌ها به‌ویژه عنصر «آتش و نور» در دیدگاه زرتشتیان و متون مزدیسنايي و نیز در دیدگاه مثنوی معنوی مولوی، همه به سرچشمه «نور الهی» پیوند پیدا می‌کند. فروغ یا نور آتش با پرتوهای بالارونده‌اش نماد تجلی خداوند به شمار می‌آید؛ نیز امشاسپندان با نور و صفات نورانی خداوند ارتباط دارد و خویشکاری آیینی و اجتماعی آن برکشیدگی جایگاه انسان از دنیای مادی و فرودینه به جهان مینویی و آرامش راستین است. مولانا در جای‌جای مثنوی از اندیشه‌ها و مؤلفه‌های عرفانی آیین زرتشتی تنها برای تمثیل و بیان و شرح اندیشه‌های عرفانی خود بهره گرفته است.

کلیدواژه‌ها: مزدیسنا، عرفان، مثنوی، حکمت خسروانی، جلوه‌های مزدیسنايي.

^۱ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. kurosh.arya@yahoo.com

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. (نویسنده مسئول).

مقدمه

در اساطیر ایران باستان و باور ایرانیان کهن یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های فروغ‌مند مزدیسنايي عنصر «آتش» بوده است. در بین زرتشتیان امروز، افزون بر عنصر الهی آتش، فره و امشاسپند نیز، در شمار فروغ و صفات نورانی اهورامزدا جایگاه مقدسی دارد. در متون مزدیسنايي و در دیدگاه شاعران برجسته‌ای مانند مولوی، «نور» در شمار مؤلفه‌ای برجسته از جلوه‌های خداوندی است. مولانا از اندیشه‌های عرفان مزدیسنايي در آثار خود به‌ویژه «مثنوی معنوی» بهره برده است؛ ولی بهره‌ای از او اغلب در جهت بیان تمثیل بوده است. در عرفان مزدیسنايي و دیدگاه دین زرتشت آتش (نور) نشانه و رمز خداوند به شمار می‌رود و تنها راه پیوند با اهورامزدا است. بزرگ‌ترین خویشکاری این جلوه‌های نورانی خداوند، ایجاد آرامش معنوی در انسان و برکشیدن جایگاه او از دنیای مادی و فرودینه به جهان مینو و فرازمند است.

خداوند با هر نام و نشان در اندیشه بیشتر ملل با «نور» پیوند و شناسایی دارد. جلوه‌های نورانی خداوند در هر آیینی زبان و بیان ویژه‌ای دارد و کارکردها و نقش آن متفاوت است. درباره پایه‌های عرفان در دین زرتشت و به اصطلاح عرفان زرتشتی پراکنده بحث و گفتگو شده است.

آخشیج «آتش» که همان جلوه نور ایزدی است، نخست در متون مزدیسنايي و سپس در ادبیات پارسی رنگ و چهره‌های گوناگونی به خود گرفته است. آتش و نور در این آیین رمز و نشانه وجودی اهورا مزدا به شمار می‌رود. این عنصر روشنایی در عرفان اسلامی و زرتشتی همانندی و اشتراکات بی‌مانند و پیوسته دارد. در این پژوهش با نگرش به بسامد بالای آخشیج «آتش» در متون زرتشتی و بازتاب و کاربرد نمادین و استعاره گونه آن در مثنوی مولانا، تلاش بر آن است که نور و وابسته‌های مفهومی و معنوی آن مانند فره، امشاسپندان و آتش در متون مزدیسنايي بررسی شود. نگاهی تحلیلی نیز به این آخشیج و وابسته‌های عرفانی و رمزی و تمثیلی آن در مثنوی مولانا خواهیم انداخت. بنابراین در این مقاله به تعریف، توضیح و واکاوی نور و جلوه‌های فروغ‌مند اهورا مزدا در نگاه و باور متون مزدیسنايي و بازتاب آن بر اندیشه و اثر معنوی مولانا پرداخته می‌شود.

بحث نور و آتش در عرفان زرتشتی و اسلامی بازتاب گسترده‌ای دارد. هدف نگارنده از نگارش این مقاله تأثیر عرفان زرتشتی بر مثنوی معنوی مولوی و پرداختن به بحث عرفان زرتشتی و مؤلفه‌های برجسته آن مانند فره، نور و امشاسپندان است. برای رسیدن به اهداف این پژوهش، پرسش‌های زیر به میان کشیده می‌شود:

۱. در بحث نور، اندیشه‌های عرفانی مولانا و باورمندان عرفان اشراقی تا چه پایه از عرفان زرتشتی تأثیر پذیرفته است؟

۲. امشاسپندان و جلوه‌های نورانی آنان در اشعار مولانا چگونه قابل دریافت، درک و تفسیر است؟

۳. آیا جلوه‌های فروغمند اهورا مزدا به‌ویژه عنصر آتش و نور در دیدگاه زرتشتیان و متون مزدیسنايي به سرچشمه‌ای به نام «نور الهی» پیوند دارد؟ دیدگاه عرفان اسلامی در این باره چیست؟

پیشینه تحقیق

درباره عرفان زرتشتی و پیوند آن با عرفان مثنوی معنوی تا کنون پژوهش جامع و مستقل و متمرکز صورت نگرفته است. با مراجعه به کتب، رساله و مقاله و نیز پایگاه‌های اطلاعاتی، دانستنی مفصل و ویژه‌ای در این باره به دست نیامد و آگاهی به دست آمده در این زمینه کوتاه و مختصر بود. گفتنی است که کتاب‌های ارزشمندی مانند «مزدیسنا و ادب پارسی» از دکتر محمد معین، «حکمت خسروانی» از هاشم رضی، «بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی» از بابک علیخانی و «سیر تحول عرفان در ایران باستان» از فاروق صفی‌زاده، به عرفان مزدیسنايي پرداخته‌اند و مقاله‌هایی مانند «آتش در آثار منظوم مولانا» از میر جلال‌الدین کزازی، «زیبایی‌شناسی در عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان مولانا» از سهیلا ذوقی و «عرفان زرتشتی و مشترکات آن با عرفان اسلامی» از علی‌اکبر افراسیاب‌پور، به صورت پراکنده نوشته شده است. این پژوهش با رویکرد تحلیلی، ضمن بررسی رگه‌ها و مؤلفه‌های عرفانی آیین زرتشت، به مسئله نور و بازتاب آن در عرفان اسلامی و مثنوی معنوی توجه و نگرش خاص داشته است.

روش تحقیق

در این پژوهش از روش تحقیق توصیفی-تحلیلی، تطبیقی و اسنادی برای بیان و توضیح موضوع بهره گرفته شده است. برای روشن شدن مباحث عرفانی زرتشتی و اسلامی از منابع کتبی استفاده شد و کوشش بر این پایه قرار گرفت تا حد امکان به مطالب و منابع مستند و دست اول ارجاع داده شود. از این رو با یاری گرفتن از این روش پژوهشی، به مسئله نور و جلوه‌های فروغمند آن در اندیشه مزدیسنايي و حکمت و فلسفه ایران باستان پرداخته شد و بازتاب آن بر زبان و اندیشه مولانا در مثنوی معنوی مورد واکاوی قرار گرفت.

بحث

آتش، نور

در فرهنگ و باور ایرانیان کهن، هستی از چهار عنصر آب، باد، خاک، آتش آفریده شده است. همگی این عناصر شناسنامه و هویت ایزدی دارند؛ ولی از میان این آخشیح‌های چهارگانه، آتش یکی از جلوه‌های فروغمند مزدیسناييان به شمار می‌رود. مولانا نیز باورمند است که آخشیح‌ها بندگان و زندگان در پیشگاه خداوند هستند؛ به‌ویژه آخشیح آتش، عاشقانه در برابر خداوند همیشه در حالت بندگی و قیام است:

باد و خاک و آب و آتش بنده‌اند
با من و تو مرده، با حق زنده‌اند
پیش حق آتش همیشه در قیام
همچو عاشق روز و شب پیچان مدام
(مثنوی: ج ۱ / ۸۳۸)

در حکمت خسروانی و فلسفه ایران باستان و اندیشه مزدیسنايي، اهورا مزدا همواره با نور، روشنایی، خورشید و آتش نمود پیدا کرده است. شیخ شهاب‌الدین سهروردی در باب مبانی عرفانی در آیین زرتشت در شمار نخستین کسانی است که گسترده و پویا به عرفان زرتشتی پرداخته است و بازتاب و تأثیر آن را در آثار خود آورده است. او ایرانیان را در کشف عرفان و نور الهی پیشگام می‌داند و اقرار می‌کند که عرفان اشراقی خود را از عرفان زرتشتی و بنیان حکمت خسروانی مانند جاماسب و بوذرجمهر گرفته است: «علی هذا یبتنی قاعده الشروق فی النور و الظلمة، التي کانت طریقه حکماء الفرس، مثل: جاماسف و

فرشادشتر و بوذرجمهر و من قبلهم...» (سهروردی، ۱۹۵۲ م: ج ۱۱/۲). در برخی متون مزدیسنايي و پهلوی مانند دینکرد، گزیده‌های زادسپرم و... از اهورا مزدا با عنوان «روشنی بی‌کران» نام برده شده است. «نور در طبیعت دارای بالاترین و وسیع‌ترین طول موج است. در آیین زرتشت تفسیر واقعیت و به‌ویژه عالم ایزدی و تقدیس آتش بر اساس نور صورت می‌گرفته است». (اکبری، ۱۳۸۷: ۱۱۹)

ایرانیان کهن برکشیدگی جایگاه و پایگاه اهورا مزدا را تنها با «نور» شایسته دانسته‌اند؛ نوری که چه در دیدگاه و فرهنگ پارسیان و چه در فرهنگ عرب پس از اسلام در ایران فرازپایه است و مقامی ژرف دارد.

پارسیان باور دارند که زرتشت، خود از میان شعله‌های آتش پدیدار شد و از این جایگاه بود که با مردم سخن گفت و به راستی و درستی دعوت کرد (ر.ک: رضی، ۱۳۶۶: ۲۲۱).

آتش یا نور یکی از مؤلفه‌های مهم و برجسته در شناخت آیین زرتشت و عرفان زرتشتی است. «نور نماد و نشانه خویشتاوند، فرزند آسمانها و یزدان پاک است و مستقیماً به وحدت الهی پیوند دارد؛ زیرا تخت و کرسی اهورا مزدا بر پایه‌های نور استوار است. اهورامزدا در اندیشه مزدیسنايي «شیدان شید» یا همان (نورالأنوار) است. در اوستا نیز گاهی رویکرد خدامحوری در قالب آتش و جایگاه آن یعنی «آتشکده» نمود پیدا کرده است. در عرفان زرتشتی دل و قلب انسان باید آتشدان و مجمر عشق خداوند باشد و همواره شعله‌های فروزان و پایدار معرفت‌طلبی در آن روشن باشد. این آتش و شعله‌های فروزان تنها با سه نیک:

اندیشه، گفتار و کردار، ثابت و پا برجا می‌ماند». (اوشیدری، ۱۳۷۹: ۱۳۱)

آتش، گوهر هستی، مترادف و حمل‌کننده مفهوم «نور خداوند» و نشانه پرتو و فروغ ایزدی است. در اوستا (یسنا: هات ۳۶، بندهای ۱-۶) در ستایش و نیایش آتش اشاره شده است که این آخشییج از آن خدای دانا است و نور خداوندی و سپندترین مینو به شمار می‌رود؛ بنابراین بایست با اندیشه‌ها، گفتارها و کردارهای نیک به آن نزدیک شد. (ر.ک: میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۴۵-۴۶)

در متن پهلوی «دینکرد پنجم» درباره‌ی جایگاه و پاس داشت آتش آمده که «آتش بر خلاف روشنان دیگر همراه با آب و باد، در هستی گیتی سهمی دارد و ماده اصلی و اساسی است.

نگاه داشتن و پرورش جان او در این جهان لازم است». (آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۸: ۶۸) در متون اوستایی و فارسی میانه و باور زرتشتیان دیروز و امروز، فروغ یا نور آتش و شعله‌های بالارونده‌اش مظهر و نماد تجلی خداوند قلمداد می‌شود. در اساطیر ایرانی آتش هفتمین آفرینش مادی هرگز است و درخشش آن «از روشنی بی‌کران، از جای هرگز است». (وحیدی، ۱۳۸۱: ۲۸) هنگامی که زرتشت برای اعلام رسالت خود به نزد گشتاسب می‌رود آتش «بُرزین مهر» در دست دارد. در وجرکرد دینی^۱ آمده است که زرتشت این آتش را از بهشت آورده و به دست گشتاسب می‌دهد. (ر.ک: آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲: ۱۶۰)

با توجه به گستردگی مفهوم نور، مولوی برای بیان قدسیّت و نورانیّت «مشبه» (خداوند)، از «مشبه‌به» هایی مانند «خورشید، نور، آفتاب، چراغ، شمس (در معنای مجازی: شمس تبریزی و در معنای حقیقی: خورشید)، شمع...» یاری گرفته است. مشبه‌به «شمع» به جای مشبه «خداوند»:

چه خواهد کرد شمع لایزالی فلک را و این دو شمع سرنگون را
(کلیات غزل شمس، ۱۳۹۱، غزل ۷۸)

در فرهنگ و ادبیات مزدیسنايي خورشید، چراغ، فره، آتش، نور و جلوه‌های فروغمند امشاسپندان (صفات اهورا مزدا)، «مشبه‌به» یا نماد اهورا مزدا هستند.

بی‌گمان همیشه عنصر آتش همراه و پیوسته با «نور» است و عشق خداوندی حاصل این پیوستگی است که مانند آتش در دل انسان می‌افتد و هواهای نفسانی و آلودگی‌های درونی را می‌سوزاند و پاک می‌کند؛ آتشی که سرچشمه و ریشه آن به خداوند پیوند پیدا می‌کند. روشن است که مولوی در مثنوی معنوی محتاطانه و رندانه فاصله خود را با آیین زرتشت و مسئله آتش حفظ کرده است. او در ظاهر نظر خوبی نسبت به پیروان زرتشت و جهان‌بینی

۱. وجرکرد دینی مجموعه‌ای از متن‌های گوناگون پهلوی است که به دست میدیوماه، پسرعموی زرتشت تألیف شده است. بخش زیادی از این کتاب به زندگی‌نامه زرتشت و معجزات او ویژه شده است. سبک نگارش پهلوی کتاب نشان‌دهنده متأخر بودن متن است. (ژاله آموزگار و احمد تفضلی، اسطوره زندگی زرتشت (بخش معرفی منابع)، ۱۳۸۲،

آنان ندارد و آتش پرستان را مجوسی می‌داند. (ر.ک: استعلامی، ۱۳۷۲: ۱ / ۴۲۸) مولانا در این زمینه می‌فرماید:

هر که را آتش پناه و پشت شد
هم مجوسی گشت و هم زردشت شد
(مثنوی: ۱/۳۹۲۲)

با بررسی مثنوی معنوی پیداست که مولانا از اندیشه‌ها و مؤلفه‌های آیین زرتشتی تنها برای بیان تمثیل‌ها و اندیشه‌های عرفانی خود استفاده‌ی ابزاری کرده است؛ هرچند به دلیل دیرینگی، نفوذ و ژرفای این آیین، سرانجام نتوانسته است از تأثیر آن بر کنار بماند. برای نمونه می‌توان به مسئله‌ی شکل گرفتن جهان از نور و ظلمت اشاره کرد که مولوی در جای جای مثنوی به آن پرداخته است. این اندیشه ریشه و بن‌مایه‌ی زرتشتی دارد. رویکرد مولوی به آتش شامل جنبه‌های مثبت و منفی آتش و مصداق‌های گوناگون آن می‌شود. عنصر آتش در مثنوی زیرمجموعه‌های فراوانی مانند آتش خشم، آتش جهنم، آتش شهوت، آتش عشق، آتش قهر و لطف دارد؛ ولی از همه مهم‌تر در دیدگاه مولانا، آتش عشق است که با دل سر و کار و پیوند دارد.

آتش عشق در باور مولانا دارای چهره‌ی مقدسی است. اگر در دل انسان آتش عشقی فروزان باشد، آلودگی‌ها و پرده‌های گناه را می‌سوزاند و دل را تبدیل به بوستان سبز و خرم الهی می‌کند. در این جایگاه است که او آماده‌ی دریافت حقایق ربّانی می‌شود:

ز آتش دل و آب دیده نُقل ساز
بوستان از ابر و خورشید است باز
(مثنوی: ۱/۱۶۳۷)

آتش از دیدگاه مکتب زرتشت در همه‌ی هستی جاری و ساری است. از برکت و هستی این آتش است که همه‌ی هستی زنده، پویا و بالنده است و به سوی رسایی گام بر می‌دارد. (ر.ک: خنجری، ۱۳۷۳: ۱۱) عرفای ایرانی با الهام گرفتن از آتش مزدیسنايي در قالب بیان‌های رمزی کوشیده‌اند تا اثبات کنند که هستی منهای آتش الهی ارزشی ندارد و آن کسی که در مجمر دلش شعله‌ی عشق فروزان نباشد، نیست و نابود است.

آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد، نیست باد
(همان: ۱/۹)

آتش عشق است که اندر نی فتاد جوشش عشق است که اندر می فتاد

(همان: ۱ / ۱۰)

در جهان‌بینی زرتشت جهان هستی در عین کثرت دارای وحدت است؛ زیرا از آتش، فروغ خداوندی به وجود آمده است. «یگانه‌بینی و یگانه‌شناسی زرتشت بر همین پایه استوار است». (خنجری، ۱۳۷۳: ۱۱)

مولوی می‌گوید:

یک گهر بودیم همچون آفتاب بی‌گره بودیم و صافی همچو آب

چون به صورت آمد آن نور سره شد عدد چون سایه‌های کنگره

(همان: ۱/۶۸۷-۶۸۸)

قرآن سپند و آسمانی خداوند را «نور» می‌نامد که فرازپایه است و فرازتر از آن دیگر در گیتی و در مینو نیست. خداوند نوری است که جهان هستی را فروزان می‌کند:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُوِّرْ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. (نور / ۳۵)

شیخ شهید، شهاب‌الدین سهروردی، فیلسوف نامدار ایرانی و مؤسس مکتب فلسفی و عرفانی اشراق، در شمار نخستین کسانی است که پیش از مولوی درباره نور و مفهوم استعاره آن سخن گفته است. او باورمند است که سراسر گیتی از زهدان نور به آفرینش رسیده و هستی بر نور استوار است.

سهروردی به پیروی از حقایق آسمانی قرآن و هماهنگ با بسیاری از حکیمان اسلامی، حقیقت نفس ناطقه (عقل کلی) را خلیفه خداوند در روی زمین به شمار آورده است. او باورمند است که شرافت آتش به سبب وجود نور است. (ر.ک: ابراهیم دینانی، ۱۳۶۴: ۴۷۲)

سهروردی وجود و هستی آتش را به عنوان خلیفه صغری، برادر نفس ناطقه (خلیفه کبری) می‌داند. می‌توان دلایل او را در زمینه شباهت و برادری بین آتش و نفس ناطقه این‌گونه خلاصه و پالوده کرد:

۱. همان‌گونه که نفس ناطقه، نور اسپهبدی شناخته شده است، آتش نیز یک موجود نورانی به شمار می‌آید.

۲. همان‌گونه که نفس ناطقه همواره طالب مرتبه اعلی است، آتش نیز پیوسته به سوی بالا متصاعد است.

۳. همان‌گونه که نفس ناطقه از عقل کلی ناشی شده و به جسم تعلق گرفته است، آتش نیز از عالم عقل کلی فیضان یافته و به جسم متعلق گشته است.

۴. همان‌گونه که نفس ناطقه بسیاری از امور را روشن می‌کند، آتش نیز عالم اجرام را روشن کرده و همواره بر غیر خود پرتو می‌افکند....

اگر عقل اول را در عالم عقول خلیفه خداوند به شمار آوریم، نفوس بشری و هستی آتش را نیز در جهان عناصر و وادی ظلمت می‌توان خلیفه خداوند به شمار آورد. سهروردی اعتقاد دارد که نور زرتشتی در پرتوهای بالارونده و فروزان نور محمدی (ص) به کمال می‌رسد. او این نور برخاسته از اشو زرتشت را در «الله نور السماوات...» می‌بیند. (ر.ک: همان: ۱۳۶۴: ۴۶۶-۴۶۷)

مولوی در بینش خود گاهی ویژگی‌های پیامبر و خداوند را به خورشید پیوند می‌دهد و از استعاره نور و مفاهیم مرتبط با این استعاره مانند آفتاب، آینه، چراغ و... یاری می‌گیرد. او در این بیت در به تصویر کشیدن خداوند (نورالانوار) از استعاره خورشید استفاده کرده است: در دلش خورشید چون نوری فشانند پیشش اختر را مقادیری نماند (مثنوی: ۶/۲۸۷۵)

دید صدیقش (ابوبکر)، بگفت: ای آفتاب نی ز شرقی، نی ز غربی، خوش بتاب

... گفت (پیامبر): من آینه‌ام، مصقول دست ترک و هندو در من آن بیند که هست...

(همان: ۱/۲۳۶۷-۲۳۷۰)

در باور مولوی خداوند نور آسمانی و کیهانی است که پرتوش مانند خورشید یکسره بر همه هستی می‌تابد؛ آنچنان نوری که خداوند برای رسیدن این تابش به خاکیان، از آینه (انسان کامل)، قندیل و مشکات، پرده‌های نور حق بهره می‌جوید؛ زیرا اگر نور او بی‌واسطه بر ثری و ثریا بتابد، زمین و زمان پاره و از هم گسیخته می‌شود:

بی‌چنین آینه از خوبی من
برتابد نه زمین و نه زمین
... گر بُدی پرده ز غیر لبس او
پاره گشتی گر بُدی کوه دوتو...
(همان: ۳۰۷۵/۶-۳۰۷۹)

او چو نور است و خرد جبریل اوست
و آن ولی کم از او، قندیل اوست
و آنکه زین قندیل کم، مشکات ماست
نور را در مرتبه ترتیب‌هاست
ز آنکه هفصد پرده دارد نور حق
پرده‌های نور دان، چندین طبق
(مثنوی: ۸۱۹/۲-۸۲۱)

نور در سروده‌های مولوی با بسامد بالایی، صور خیال و ایمازهای ویژه‌ای دارد که بیشتر
برای توصیف خداوند (نور برتر) به کار گرفته شده است. نوری که از جهان مینو به زمین آمده،
اگر چه رنگ و قالب گیتیایی به خود گرفته است؛ ولی سرانجام گوهر خود را حفظ می‌کند:
چون که حق رَشّ علیهم نوره
مفترق هرگز نگردد نور او
(همان: ۱۸۹/۲)

از آفتاب قدیمی که از غروب بری است
که نور روشن نه دلوی بود نه میزانی
یکان یکان بنماید هر آنچه کاشت خموش
که حامله است صدف‌ها ز در ربّانی
(کلیات شمس: ۱۳۹۱، غزل ۳۰۴۸)

نور تویی، سور تویی، دولت منصور تویی
مرغ که طور تویی، خسته به منقار مرا
حجره خورشید تویی، خانه ناهید تویی
روضه امید تویی، راه ده ای یار مرا
(همان: غزل ۳۷)

از همه اوهام و تصویرات، دور
نورِ نورِ نورِ نورِ نورِ نور
(مثنوی: ۲۱۴۶/۶)

فَرّه

فَرّه (خورَنَه، خُرّه) (farrah) به معنای سعادت، شکوه و درخشش است. فره نیروی آسمانی
و موهبتی ایزدی است که در وجود هر انسانی به امانت گذاشته شده است تا او را در انجام
اعمالی یاری کند که با وظیفه و حرفه آدمی مطابقت دارد. فره، سوزان و درخشان و

روشنی بخش است. در باور ایرانیان کهن تا زمانی که فره ایزدی با فرمانروایان همراه باشد، پیروزی با آنان یار است و به مجرد این که فره از آنان بگریزد، بخت از آنان روی بر می تابد. (ر.ک: قلی زاده، ۱۳۸۸: ۳۱۳؛ فره‌وشی، ۱۳۶۴: ۵-۹)

فرّ نیرویی است که از سوی خداوند به گونه پرتوهای نور یا آتش و یا صورتهای دیگر در صورت قابلیت و خواست، اهدا می شود و سبب نیرومند شدن و برکشیدگی دارندگان آن می گردد. در گزیده‌های زادسپرم^۱، دینکرد^۲ و زراتشت‌نامه^۳ دیده می شود هنگامی که فرّ یا خُرّه آتش مانند، به دُغدو (مادر زرتشت) می پیوندد، هاله‌ای از نور او را درخشان می سازد؛ به طوری که در شب این روشنی از فاصله دور پدیدار است. (ر.ک: آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۲: ۲۸؛ رضی، ۱۳۷۹: ۱۴۳) فرّه موهبت و بخشش ایزد است که از ازل جزیی از او بوده و تجلی ظاهری آن با نور همراه است.

در باورداشت متون اوستایی و پهلوی یکی از عناصر تشکیل دهنده تن زرتشت، عنصر آسمانی فرّه است. (ر.ک: تفضلی و آموزگار، ۱۳۸۲: ۳۱)

فره در متون اوستایی و پهلوی و در باورداشت زرتشتیان از دیرباز تا کنون، از جایگاه والا و تقدّس و ورجاوندی برخوردار است. این فره از آسمان بر دل و جان آدمی فرو آمده است؛ بنابراین بایست در حفظ و نگاهداشت و پرورش آن کوشید.

اهورا مزدا در اوستا به زرتشت هشدار می دهد که هر انسانی در زندگانی باید در جستجوی

^۱ گزیده‌های زادسپرم تألیف زادسپرم پسر جوان جَم یا گُشن جَم در قرن سوم هجری/ نهم میلادی است. در این کتاب موضوعات مربوط به دین زرتشت و زندگی نامه زرتشت آمده است. (ژاله آموزگار و احمد تفضلی، اسطوره زندگی زرتشت (بخش معرفی منابع)، ۱۳۸۲، ص ۵۱)

^۲ دینکرد به معنی کتاب کردها و اعمال است و در اصل مشتمل بر نه کتاب بوده است. کتاب اول و دوم و بخشی از کتاب سوم از بین رفته است. این کتاب که به نوعی دانش نامه دین زرتشتی است، در قرن سوم هجری/ نهم میلادی بر پایه نوشته‌های گوناگون در زمینه‌های مختلف دینی زرتشتی تدوین نهایی یافته است. دو تن از تدوین کنندگان کتاب «آذر فرّتیغ» پسر فرخزاد و «آذرباد» پسر امید است. (ژاله آموزگار و احمد تفضلی، اسطوره زندگی زرتشت (بخش معرفی منابع)، ۱۳۸۲، ص ۴۹)

^۳ زراتشت‌نامه را به عنوان اثری از زردشت بهرام پژدو، شاعر قرن هفتم هجری می دانسته‌اند؛ ولی سراینده آن شخصی به نام کیکاووس پسر کیکسرو پسر دارا است. این کتاب به زندگی نامه زرتشت از نوزادی تا پیامبری و... پرداخته است. (ژاله آموزگار و احمد تفضلی، اسطوره زندگی زرتشت (بخش معرفی منابع)، ۱۳۸۲، ص ۵۲)

به دست آوردن و نگاهداشت این فره باشد تا از پیروزی و کامیابی معنوی برخوردار شود.
(ر.ک: سودآور، ۱۳۸۳: ۳)

همیشه «فر» خواستار برگشت به زادگاه مینویی و گهوارهٔ قدسی خود است. می‌توان از نگاه عارفانه به این موضوع پرداخت که آنچه مولوی در آغاز مثنوی بدان پرداخته است، گویای داستان بازگشت فره به مبدأ آسمانی و الهی خود است. دیدگاه مولوی و مزدیسنايان درباره ماهیت انسان و هستی روح و یا فره آدمی همانندی نزدیکی به هم دارد؛ ولی با متن قرآن و اندیشه‌های اسلامی هماهنگی ندارد؛ زیرا خداوند انسان را از خاک آفریده است.

انسان در انسان‌شناسی و جهان‌شناسی اسلام یک مرغ ساخته و پرداخته نیست که روزگاری در فضای عالم قدس پرواز می‌کرده است. این یک فکر هندی و یک فکر افلاطونی است.
(ر.ک: مطهری، ۱۳۹۱: ۱۸۰-۱۸۲؛ نک: فروغی، ۱۳۹۰: ۳۴) به نظر می‌رسد که نگاه فلسفهٔ یونان و مسایل مرتبط با مُثُل و صورت الهی روح یا فره، متأثر از جهان‌بینی زرتشتی است. (ر.ک: رضی، ۱۳۸۴: ۱۴۹)

در اندیشهٔ مولوی ناله‌های فره، همان ناله و شکایت «نی» است که چندروزی از نیستان الهی جدا شده است. در این چند بیت و ابیات دیگر بسیاری به روشنی پیدا است که اندیشه و نگرش مولوی به انسان و فره‌اش، چه آگاهانه یا ناآگاهانه پیوند زیادی با اندیشه‌های ایرانی و مزدیسنايي دارد:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند
از جدائی‌ها شکایت می‌کند
کز نیستان تا مرا بیریده‌اند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کاو دور ماند از اصل خویش
باز جوید روزگار وصل خویش
(مثنوی: ۱/۱-۴)

بازگشت به فره ایزدی که همان برگشت به اصل خویش است، در درون همه انسان‌ها خارخار بازگشت به یزدان پاک را به وجود می‌آورد؛ به مانند ذرات سرگردان در هوا که به باور پیشینیان به سوی جایگاه راستین خود - خورشید - در حرکتند. (ر.ک: شمیسا، ۱۳۷۷: ۵۰۷)

با نظر به این موضوع که خداوند در کانون هستی می‌درخشد، همهٔ انسان‌ها و یا وجود ظلّی

آنان، گرداگرد این کانون در حرکت و جنبش هستند. سایه‌ها مانند فره در حال تلاش برای برگشت به اصل و ذات خود هستند:

آفتابی نی ز شرق و نی ز غرب از جان بتافت

چون مثال ذره‌ایم اندر پی آن آفتاب

رقص باشد همچو ذره، روز و شب کردار ما

حق زمین و آسمان بر ساخته‌ست

در میان، بس نار و نور افراخته‌ست

این زمین را از برای خاکیان

مرد سفلی، دشمن بالا بود

همانگونه که فره یا نور ایزدی در زمین در جستجوی چشمه خود است، سایه نیز در بینش معنوی مولوی با وجود این که طفیلی آفتاب است؛ ولی باز به دنبال مادر خود، آفتاب، می‌گردد:

سایه نوری تو و ما جمله جهان سایه تو

گاہ بود پهلوی او، گاہ شود محو در او

سایه زده دست طلب، سخت در آن نور عجب

نور که دیده‌ست که او باشد از سایه جدا؟

پهلوی او هست خدا، محو در او هست لقا

تا چو بکاهد بکشد نور خدایش به خدا

نورانی خداوند دارد، به زبان مزدیسنايي «امشاسپندان» است که به محوریت اهورا مزدا، همه

در کار برکشیدگی جایگاه انسان از دنیای مادی و فرودینه به جهان مینوی و فرازند است.

امشاسپند به معنی جاودان مقدس یا مقدسان بی‌مرگ است. در ابتدای آفرینش و در سه

هزاره اول، اورمزد از همان جوهر روشنی خود، صورت روحانی آفریدگان را به وجود

آورد. اورمزد نخست امشاسپندان را آفرید. آنان جلوه‌های اورمزد به شمار می‌آیند.

امشاسپندان عبارتند از: ۱. سپندمینو (سپنتامینو) ۲. بهمن (وهومن) ۳. آردیبهشت (اردی

امشاسپندان

از دیگر جلوه‌های نورانی که در فرزندان و فلسفه ایران باستان رگ و ریشه در صفات

نورانی خداوند دارد، به زبان مزدیسنايي «امشاسپندان» است که به محوریت اهورا مزدا، همه

در کار برکشیدگی جایگاه انسان از دنیای مادی و فرودینه به جهان مینوی و فرازند است.

امشاسپند به معنی جاودان مقدس یا مقدسان بی‌مرگ است. در ابتدای آفرینش و در سه

هزاره اول، اورمزد از همان جوهر روشنی خود، صورت روحانی آفریدگان را به وجود

آورد. اورمزد نخست امشاسپندان را آفرید. آنان جلوه‌های اورمزد به شمار می‌آیند.

امشاسپندان عبارتند از: ۱. سپندمینو (سپنتامینو) ۲. بهمن (وهومن) ۳. آردیبهشت (اردی

بهشت) ۴. شهریور ۵. سپندارمذ ۶. خرداد (هَرَوَتات) ۷. آرمرداد (اَمَرَتات). (ر.ک: قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۹۱؛ ایرانی، ۱۳۶۱: ۶۲-۱۱۲؛ نک: مهرین، ۱۳۶۲: ۱۸-۲۰) این هفت فروزه یا هفت فروغ و صفات نورانی الهی، پرتو و موهبت و فیض از سوی اهورا مزدا و پیر و مرشد انسان در جهان است. در زندگانی انسان باید بکوشد تا خود نمودار و معرف هر یک از این صفات الهی باشد. (ر.ک: وهمن، ۱۳۸۴: ۱۰۶). (نک: نگاره امشاسپندان)



(نگاره یک: اهورا مزدا و امشاسپندان)

امشاسپندان هفت مرحله عرفان در راه رسیدن به خداوند هستند که انسان با پیروی از آن و به کار بستنش در زندگانی، می‌تواند به آرامش گیتیایی و مینویی دسترسی پیدا کند. سهروردی امشاسپندان را به معنا و مفهوم انوارالأسفهدیه (انوار سپهدی) می‌داند و این نورها را از بهمن تا خرداد بر می‌شمارد (ر.ک: رضی، ۱۳۷۹: ۱۸۸). در پیوند با پیشینه امشاسپندان و شناسنامه مینویی آنها می‌توان به بخشهایی از گزیده‌های زادسپرم اشاره کرد. زرتشت در رود دایتی در حال انجام مراسم تطهیر بود که امشاسپند بهمن را به شکل مردی نورانی می‌بیند. بهمن که از سوی اهورا مزدا مأموریت دارد، به زرتشت فرمان می‌دهد که با او به آسمان بالا

برود. در آنجا انجمن هفت امشاسپندان را می بیند و به سبب روشنایی آنان، سایه خود را بر زمین نمی بیند (ر.ک: زادسپرم، ۱۳۸۵: فصل ۲۱، بند ۴-۹).

اشو زرتشت اهورا مزدا را برترین نیروی خرد و دانایی می داند و برای شناسایی او به این شش صفت و پرتوش «اشا، بهمن، خشترا یا شهریور، آرمئیتی، خرداد و امرداد» می پردازد:

اردی بهشت (اشا و هیشتا)

این امشاسپند نماینده اشویی است. «اشا» به معنی راستی، درستی، دادگری و قانون ایزدی است و «وهیشتا» یا «وهیشت» یا «بهشت» به معنی بهترین است. پس اردیبهشت به معنی بهترین اشه و راستی است. (ر.ک: قلی زاده، ۱۳۸۸: ۶۷) اشا شامل قانون طبیعی و الهی است. (ر.ک: مهر، ۱۳۸۸: ۶۰)

در آیین مزدیسنا نخستین صفت اهورا مزدا راستی و درستی است. امشاسپند «اشا و هیشتا» فروغ راستی است و این خوان فیض راستی ایزدی، برای عموم گسترده و فراهم است. غرور و تعصب انسان می تواند مانع بهره گرفتن از این سرچشمه آسمانی راستی و درستی بشود. (ر.ک: ایرانی، ۱۳۶۱: ۶۳)

مولوی همهانگ با این اندیشه مزدیسنایی می گوید:

گفت: پیغمبر نشانی داده است
گفته است: الكذب ریب فی قلوب
قلب و نیکو را محک بنهاده است
دل نیارآمد ز گفتار دروغ
گفت: الصِّدْقُ طُمَأْنِینُ طَرُوبِ
در حدیث راست، آرام دل است
آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
در حدیث رنجور باشد بد دهان
راستی ها دانه‌ی دام دل است
که نداند چاشنی این و آن
(مثنوی: ۲۷۳۳/۲-۲۷۳۷)

کز روی جف القلم کژ آیدت
راستی آری، سعادت زایدت
(همان: ۳۱۳۳/۵)

در سراسر یسنا به «اشا» و نقش مهم آن در زندگانی اشاره شده است. در نماز هاوَنگاه (نماز بامداد) زرتشتیان و در دیگر نیایش ها «اشم و هو» که بر پایه نیکی و راستی است، سه بار تکرار می شود و ستایش راستی ریشه خیر و برکت شناسایی شده است (ر.ک: رضی، ۱۳۸۳: ۳۴۷)

گاتاها یا سرودهای زرتشت گنجینه‌ای از دریافت‌های مینویی و روحانی است و با زبان اشراقی سروده شده است. زرتشت در گاتاها (یسنا: هات ۲۸، بند ۵) با پرسش از اشاء می‌خواهد به این خواسته برسد که کی با یاری سروش (فرشته‌ای که تسلیم خداوند بودن را در اعماق نهاد آدمی بیدار و روشن می‌کند) و دریافتن وهومن، به اندیشه نیک و درست‌اندیشیدن دسترسی پیدا می‌کند. (ر.ک: ساسانفر، ۱۳۸۳: ۶۳)

بهمن

این کلمه از دو بخش به وجود آمده است: «به» یا «وه» به معنی خوب و خوش و نیکو است و جزء دوم «من» به معنای اندیشه است که بر روی هم این کلمه «اندیشه نیک» یا «منش پاک و نیک» معنی می‌دهد. بهمین پایگاه بلندی در آیین مزدیسنا دارد. او روان زرتشت را به پیشگاه نورانی اهورا مزدا راهنمایی می‌کند. پاره‌ای از پهلویان «بهمن» را نخستین نور بزرگ می‌دانند که از نورالأنوار صادر شده است. (ر.ک: سجادی، ۱۳۷۷: ۲۳۰؛ قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۴۰-۱۴۱؛ نک: زرفتن، ۱۳۹۵: ۲۲۲-۲۲۴)

دین زرتشت بر پایه اندیشه نیک، خردگرایی، درک عقلایی حقیقت زندگی و جهان هستی استوار شده است. رسیدن به حقیقت در امور و روابط اجتماعی تنها از این راه امکان دارد. (ساسانفر، ۱۳۸۳: ۴۳) خرد و اندیشه زیر بنای تفکر آریایی و ایرانی است که بزرگان ادب این سرزمین همواره بر آن تأکید کرده‌اند. در گاتاها (ر.ک: یسنا: هات ۲۸، بند ۲) اشو زرتشت آرزو کرده است که از طریق وهومن (نیک‌اندیشی) به اهورامزدا نزدیک بشود. (ر.ک: ساسانفر، ۱۳۸۳: ۴۹)

در نگاه و جهان‌نگری مولوی، «اندیشه»، اصل وجودی انسان را مهندسی می‌کند. او در مثنوی معنوی جایگاه اندیشه را والا و مقلّم و ارزشمند می‌داند و پیشه‌ها را قائم و استوار به اندیشه می‌پندارد. (ر.ک: مثنوی: ۲/ ۱۰۲۹-۱۰۴۳)

بنگر اندر خانه و کاشانه‌ها	در مهندس بوُد چون افسانه‌ها
آن فلان خانه که ما دیدیم خوش	بود موزون صغه و سقف و درش
از مهندس آن عرض و اندیشه‌ها	آلت آورد و ستون از پیشه‌ها
چیست اصل و مایه‌ی هر پیشه‌ای	جز خیال و جز عرض و اندیشه‌ای

...اول فکر، آخر آمد در عمل

بُنیت عالم چنان دان در ازل

(همان: ۹۶۵/۲-۹۷۰)

در دیدگاه و بینش عرفانی او اگر در یک کفه ترازو هستی، انسان باشد، بی گمان در کفه دیگر اندیشه آدمی است که توازن در هستی ایجاد می کند.

ای برادر تو همان اندیشه ای

ما بقی تو استخوان و ریشه ای

گر گل است اندیشه، تو گلشنی

ور بود خاری، تو هیمه گلخنی

(همان: ۲۷۷/۲-۲۷۸)

مولوی برای جسم و جان انسان جایگاهی همانند با اندیشه و فکر قائل است و دل استوار به این جهان بینی پای بند است که ارزش و پویایی و تقدس انسان به فکر و اندیشه او و میزان آن، بستگی و پیوستگی دارد. (ر.ک: همان: ۵/۳۶۷۷؛ ۱/۵۷۸)

وز جهانِ فکرتی ای کم ز خَر

ایمن و غافل چو سنگ بی خبر

(همان: ۲/۱۰۴۱)

نی که اول دست یزدان مجید

از دو عالم پیشتر عقل آفرید؟

این سخن پیدا و پنهان است بس

که نباشد محرم عنقا مگس

(مثنوی: ۶/۱۹۳۶-۱۹۳۷)

شهریور

شهریور به معنی شهریاری و سلطنت مطلوب است. شهریور همان شهریاری بر نفس و درون است که سلطنت آسمانی را در پی دارد. (ر.ک: قلی زاده، ۱۳۸۸: ۲۸۹)

اگر هر انسانی به دیو نفس خود و نفسانیات لگام بزند و آنها را تحت سیطره خود درآورد، می تواند به شهریاری و شهریوری دسترسی پیدا کند و علم خسروانی و روحانی را برافزاند.

(ر.ک: ایرانی، ۱۳۶۱: ۷۳)

شهریوری در گیتی اگر به راه درست هدایت شود و در وجود انسان در پرتو فروغ یزدانی تبلور پیدا کند، «اشا»، رستگاری، آرامش، خوشبختی و پیروزی معنوی را در دنیا و آخرت به دنبال دارد. به موجب متن گاتاها (یسنا: هات ۲۹، بند ۱۰) دریافت می شود که شهریوری و

ور نگون سازی سرت سوی زمین

آفلی، حق لا یُجِبّ الأفلین

(مثنوی: ۱۸۱۲/۲-۱۸۱۵)

سپنتا آرمیتی

سپنتا آرمیتی یا سپندارمزد به معنای فروتنی و بردباری مقدس است. (ر.ک: قلی زاده، ۱۳۸۸: ۲۵۹) فروتنی که این امشاسپند به همراه دارد، برآیند از غرور و منیت دور شدن و از «مَن، مَن» کردن به «ما» رسیدن است. بدیهی است که در عرفان از «من» به «ما» رسیدن یک گام بزرگ در راستای رشد و تعالی روح انسان است. در گاتاها (یسنا: هات ۳۱، بند ۹) اشاره شده است کسی که روانش با روان جهان هماهنگی پیدا کند و از این صفت برخوردار شود، تبدیل به انسانی عاشق و آرام می شود که در همه ذرات عالم بوی خدا را می شنود. اوج درک زیبایی و شکوفایی و تابناکی این امشاسپند هنگامی است که انسان از عشق زمینی و مادی به عشق راستین و مینوی برسد. (ر.ک: ساسانفر، ۱۳۸۳: ۲۶۴-۲۶۵)

پیام روشن و معنای راستین سپنتا آرمیتی این است که فرا بشری و فرا نوعی به جنس و رنگ و نوع و نژاد انسانها نگاه کنیم و روانمان با روح آفرینش هماهنگ باشد. یکسان‌نگاری طبیعت و پدیده‌های آن باعث ایجاد آرامش درونی و مهر و محبت در سیره و رفتار انسان می شود. در این حالت است که صفات نکوهیده‌ای مانند بغض و حسد و خشم و نفرت از دل و جان انسان رخت بر می بندد و عشق حقیقی و محبت کامل جانشین آن خواهد شد. (ر.ک: ایرانی، ۱۳۶۱: ۸۱-۸۳)

در معانی، قسمت و اعداد نیست
اتحاد یار، با یاران خوش است

(مثنوی: ۶۸۱/۱-۶۸۲)

ده چراغ ار حاضر آری در مکان
فرق نتوان کرد نور هر یکی

هر یکی باشد به صورت غیر آن
چون به نورش روی آری، بی شکی

(مثنوی: ۶۷۷/۱-۶۷۸)

راستی کن، ای تو فخر راستان
ای تو صدر و من درت را آستان

آستان و صدر در معنی کجاست؟
 ای رهیده جان تو از ما و من
 مرد و زن چون یک شود، آن یک تویی
 چون که یک جا محو شد، آنک تویی
 این من و ما بهر آن بر ساختی
 تا من و توها، همه یک جان شوند
 عاقبت مستغرق جانان شوند
 (همان: ۱/۱۷۸۳-۱۷۸۸)

سپندارمزد همواره به ما گوشزد می‌کند که به دنبال عشق‌های مجازی و رنگی و ننگین
 نباشیم و چشمهٔ راستین مهر و روشنایی را جستجو کنیم:
 عشق‌هایی کز پی رنگی بود
 عشق نبود، عاقبت ننگی بود
 ... عشق زنده در روان و در بصر
 هر دمی باشد ز غنچه تازه‌تر
 عشق آن زنده گزین کو باقی است
 کز شراب جانفزایت ساقی است
 (همان: ۱/۲۰۵-۲۱۹)

خرداد و اُمرداد

در آیین مزدیسنايي خرداد یا «هه آروتات، هئوروتات» به معنی رسایی، تمامیت یا کمال
 است. (ر.ک: قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۸۹) این رسایی شامل زندگانی مادی و معنوی می‌شود. نیز امرداد
 یا «اُمِرتات» به معنی جاودانگی و بی‌مرگی است. امرداد تجلی دیگری از رستگاری و جاودانگی
 به شمار می‌رود. (ر.ک: همان: ۹۰-۹۱) در ادبیات مزدیسنايي این دو فروغ اهورایی پیوسته
 و در پیوند با هم به کار می‌رود.
 اکنون که انسان به این درجه از بالندگی و پیشرفت خرد رسیده و از گذرگاه خرداد و
 رسایی گذشته و پایدار و دل‌استوار در گامهٔ پر فراز و نشیب پای گذاشته است، باید در
 مسیر زندگانی کوشا باشد که با یاری امرداد به خداوند نزدیک شود. او به هیچ روی، این
 برتری و فضیلت معنوی را نباید از دست بدهد که دهش یزدانی است. از مرحلهٔ حیوانیت
 گذشتن و به پیشرفت روحانی رسیدن تنها با یاری خداوند و امشاسپندانِ زندگی ساز امکان‌پذیر
 است. قوه و نیروی رسایی یا خرداد در درون هر انسانی نهادینه شده است؛ پس باید کوشا
 بود تا این نیرو و قوهٔ خردادی به امرداد و جاودانگی و فنای بالفعل تبدیل بشود؛ هرچند فنا

شدن و هضم شدن در آوردگاه خیر و شر بسیار سخت و طاقت فرسا است. در حوزه عرفان مزدیسنايي خرداد و امرداد مانند دو سرباز پشت به پشت هم باید در جبهه خیر و شر همکاری داشته باشند؛ به همین سبب مراحل خرداد و امرداد یعنی سعادت و نجات، در گاتاها و اوستا با یکدیگر نام برده شده و به یکدیگر مربوط دانسته شده‌اند. (ر.ک: ایرانی، ۱۳۶۱: ۹۲-۹۷) زرتشت در گاتاها (یسنا: هات ۳۱، بند ۲۱) به پیوستگی و همبستگی این دو فروغ و امشاسپند مینویسی اشاره کرده است و آن را مایه بارآوری و فراوانی دانسته است؛ به شرط آنکه پرهیزکاری و نیک‌اندیشی در کار و کنش انسان الگو و سرمشق بشود. (ر.ک: ساسانفر، ۱۳۸۳: ۳۱۸-۳۱۹)

انسانی که در حال گذر از مرحله خرداد و امرداد هست، رسالت بزرگی بر دوش دارد. او باید همیشه سوشیانت زمانه خود باشد و در آبادانی و پیشرفت جامعه بکوشد و با پیروی از سه نیک: اندیشه، گفتار و کردار، پله‌های خوشبختی و رسایی و کمال را پیماید. رسالت و فرستادگی انسان بر روی زمین چیزی جز دور شدن از پتیارگی‌ها، دروغ و رذیلت و پیوستن به راستی، اشایی و فضیلت نیست.

مولوی در مثنوی با زبان ویژه خود به این پیوند و هم‌تندی جاودانه خرداد و امرداد پرداخته است و به سادگی این دو امشاسپند را توصیف کرده است:

یادکرد امشاسپند خرداد:

آمده اوّل به اقلیم جماد	وز جماد مادی در نباتی اوفتاد
سال‌ها اندر نباتی عمر کسرد	وز جمادی یاد نآورد از نبسرد
وز نباتی چون به حیوانی فتاد	نآمدش حال نباتی هیچ یاد
جز همین میلی که دارد سوی آن	خاصه در وقت بهار و ضیمران
همچو میل کودکان با مادران	سیر میلی خود نداند در لبان

(مثنوی: ۳۶۳۷/۴-۳۶۴۱)

یادکرد امشاسپند امرداد:

باز از حیوان سوی انسانی‌اش	می‌کشید آن خالقی که دانی‌اش
هم‌چنین اقلیم تا اقلیم رفت	تا شد اکنون عاقل و دانا و زفت

عقل‌های اولینش یاد نیست هم از این عقلش تحول کردنی است

(همان: ۳۶۴۶/۴-۳۶۴۸)

باز در مثنوی به سروده‌ای بر می‌خوریم که این دو گوهر همزاد امشاسپندی آورده شده است. دو بیت نخست می‌تواند اشاره به خرداد و رسایی و تکامل داشته باشد و چهار بیت پسین، امشاسپند امرداد را نشانه رفته باشد. در این ابیات مولوی به سیر تکامل و تحول انسان می‌پردازد که از خاک آغاز می‌شود و آنگاه به افلاک، عرش، ملکوت و یگانگی و حقیقت محض ختم می‌شود.

انسان سالک و خدانشناس در مرحله امرداد است که فره و روانش از قالب تن و هواهای ویژه آن فاصله می‌گیرد و سراپا در اندیشه رسیدن به خدا و فنای فی‌الله است. او در این گامه عرفانی زادگاه و مقصد نهایی خود را پیدا می‌کند و فره پاک و نورانی را به خداوند نور و روشنایی بر می‌گرداند:

از جمادی مردم و نامی شدم	وز نما مردم، به حیوان بر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم؟ کی ز مردن کم شدم؟
حمله دیگر بمیرم از بشر	تا برآرم از ملایک پر و سر
وز ملک هم بایدم جستن ز جو	کل شیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک قربان شوم	آنچه اندر وهم ناید آن شوم
پس عدم کردم عدم، چون ارغنون	مثنوی: ۳۹۰۱/۳-۳۹۰۶

نتیجه

در هر سرزمینی نمادها و آموزه‌های دینی و اجتماعی آنان، با زبان و ادبیات ویژه خودشان نمود پیدا می‌کند. عنصر آتش (نور) در ادبیات مزدیسنايي نماد فروغ پاک اهورا مزدا است؛ زیرا ایرانیان کهن، برکشیدگی جایگاه و پایگاه اهورا مزدا را تنها با «نور» شایسته دانسته‌اند. این نور فرازپایه و فروغ مقدس مزدیسنايي، باز در چهره و نماد «الله» در ادبیات اسلامی ایرانیان نمود پیدا کرده است. در این مقاله به این برآیند می‌رسیم که خداپایگی در آتش، فره و امشاسپندان دامنه گسترده‌ای در متون دینی زرتشتی دارد و پرتو و بازتاب آن در مثنوی

مولوی تنها همراه با تغییر آرایش در ظاهر و ریخت واژگان است. با توجه به گستردگی مفهوم نور، مولوی برای بیان قدسیّت و نورانیتِ «مشبه» انتزاعی خود (خداوند)، از «مشبه-به»‌هایی مانند «خورشید، نور، آفتاب، چراغ، شمع...» یاری گرفته است. نیز در فرهنگ و ادبیات مزدیسناييِ دیروز و امروز ایران، خورشید، چراغ، فره، آتش، نور و جلوه‌های فروغمند امشاسپندان، «مشبه‌به» یا نماد اهورا مزدا هستند.

با بررسی مثنوی معنوی به خوبی مشخص می‌شود که مولانا از اندیشه‌ها و مؤلفه‌های آیین زرتشتی تنها برای بیان تمثیل‌ها و اندیشه‌های عرفانی خود استفادهٔ ابزاری کرده است؛ هرچند به دلیل دیرینگی، نفوذ و ژرفای این آیین، مولوی سرانجام نتوانسته از تأثیر و بازتاب آن بر اثر خود برکنار بماند. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که در بطن و محتوای مثنوی، جلوه‌های فروغمند مزدیسناييِ معادل‌ها و برابره‌های اسلامی پیدا کرده است. در مثنوی انعکاس مفاهیمی مقدسی مانند «آتش و فره» به نورِ الله و روح نورانی و پاک دگرگونی پیدا کرده‌اند و هفت امشاسپند مزدیسناييِ به محوریت اهورامزدا، برابره‌های دینی و مفاهیم عرفانی و تعلیمی یافته است: (آردی‌بهشت = راستی و درستی را پیشه خود کردن)، (بهمن = عقل خداداده یا اندیشهٔ نیک را سپاسدار بودن)، (شهریور = تسلط بر هواهای نفسانی داشتن)، (سپنتا‌آرمیتی = از من و منیت گذشتن و به «ما» رسیدن، در عین کثرت به وحدتِ الهی رسیدن و فروتنی و آرامش مؤمنانه داشتن)، (خرداد و امرداد = از جمادی گذشتن تا به فنای فی‌الله رسیدن). با بررسی اندیشهٔ مزدیسناييِ و مثنوی معنوی می‌توان به روشنی گفت که جلوه‌های نورانی خداوند رسالت و خویشکاری ویژه‌شان این است که همه در کار برکشیدگی جایگاه انسان از دنیای مادی و فرودینه به جهان مینوی و فرازمند هستند.

منابع

کتاب‌ها

۱. قرآن کریم (۱۳۸۳) ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، تهران: انتشارات یاسین.
۲. ابراهیم دینانی، غلامحسین (۱۳۶۴) شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران: انتشارات حکمت.
۳. استعلامی، محمد (۱۳۷۲) شرح مثنوی، ج ۱-۶، تهران: انتشارات زوار.
۴. اکبری، فتحعلی (۱۳۸۷) درآمدی بر فلسفه اشراق، آبادان: انتشارات پُرشش.
۵. آموزگار، ژاله و احمد تفضلی (۱۳۸۲) اسطوره زندگی زردشت، چاپ پنجم، تهران: انتشارات چشمه.
۶. اوشیدری، جهانگیر (۱۳۷۹) نور، آتش، آتشکده در آیین زرتشت، تهران: جهانگیر اوشیدری.
۷. ایرانی، دینشاه (۱۳۶۱) فلسفه ایران باستان، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فروهر.
۸. خنجری، خداداد (۱۳۷۳) آتش و آتشکده، تهران: انتشارات نشریه چیستا.
۹. رضی، هاشم (۱۳۸۳) اوستا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات بهجت.
۱۰. ----- (۱۳۶۶) تاریخ مطالعات دین‌های ایرانی، تهران: انتشارات فروهر.
۱۱. ----- (۱۳۷۹) حکمت خسروانی، تهران: انتشارات بهجت.
۱۲. ----- (۱۳۸۴) زرتشت پیامبر ایران باستان، چاپ هفتم، تهران: انتشارات بهجت.
۱۳. زادسپرم، وزیدگی‌های زاداسپرم (۱۳۸۵) ترجمه و آوانگاری محمدتقی راشد محصل، چاپ سوم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۴. زرفتن، کوروش (۱۳۹۵) نقد و تحلیل منظومه زراتشت‌نامه، تهران: انتشارات سنجش و دانش.
۱۵. سودآور، ابوالعلا (۱۳۸۳ «۲۰۰۵ م») فره ایزدی، بوستون ایالات متحده امریکا: نشر میرک.
۱۶. سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۷۷) حکمة‌الأشراق، چاپ دوم، ترجمه و شرح سید جعفر سجادی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۷. شمیسا، سیروس (۱۳۷۷) فرهنگ اشارات ادبیات پارسی، ج اول، تهران: انتشارات فردوسی.

۱۸. فروغی، محمد علی (۱۳۹۰) سیر حکمت در اروپا، چاپ هفتم، تهران: انتشارات زوآر.
۱۹. فره‌وشی، بهرام (۱۳۶۴) جهان فروری، تهران: انتشارات کاریان.
۲۰. قلی‌زاده، خسرو (۱۳۸۸) فرهنگ اساطیری ایران، چاپ دوم، تهران: نشر کتاب پارسه.
۲۱. کتاب پنجم دینکرد (۱۳۸۸) ترجمه و آوانویسی ژاله آموزگار و احمد تفضلی، چاپ دوم، تهران: انتشارات معین.
۲۲. گاتاها (۱۳۸۳) برگردان آبتین ساسانفر، تهران: انتشارات بهجت.
۲۳. مطهری، مرتضی (۱۳۹۱) انسان کامل، چاپ پنجاه و سوم، تهران: انتشارات صدرا.
۲۴. مهرین، مهرداد (۱۳۶۲) آشا و هیشتا، چاپ پنجم، تهران: انتشارات فروهر.
۲۵. مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی (۱۳۹۱) کلیات شمس تبریزی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۲۶. ----- (۱۳۹۰) مثنوی معنوی (بر اساس نسخه نیکلسون)، چاپ دوم، تهران: انتشارات جاودان خرد.
۲۷. میرفخرایی، مهشید (۱۳۸۲) بررسی هفت «ها»، تهران: انتشارات فروهر.
۲۸. وحیدی، رستم (۱۳۸۱) نیایش آتش در دین زرتشتی، تهران: انتشارات فروهر.
۲۹. وهمن، فریدون (۱۳۸۴) دیانت زرتشتی، تهران: انتشارات جامی.
۳۰. مهر، فرهنگ (۱۳۸۸) دیدی نو از دینی کهن، چاپ هشتم، تهران: انتشارات جامی.

Brigh Zoroastrian effects and thier reflection on Rumi's Masnavi

Kourosh Zarfatan¹, Dr. Mahmoud Sadeghzadeh²

Abstract

Thoughts originated from ancient Iran and Zoroastrian especially has Khosrowani philosophy affected pre-Islamic works of literature and mysticism. The present paper aimed to study the spread of illuminationism philosophy in ancient Iran and theism in fire (light), Ferah (splendor), and Amesha Spenta in point of view of Zoroastrian scripts and its reflection in Rumi's thoughts represented in Rumi's Masnavi. Thus, it is a descriptive, analytical, documentary, and quantitative study which reviewed and introduced the most out- standing promotional effects of Ahura Mazda in Yasna (Yesna) and their tracks in Rumi's Masnavi. Fire (light) and Ferah (splendor), and Amesha Spenta are three characteristics of Ahura Mazda own holy positions in believes of Zoroastrians and ancients Iranians. These effects especially Fire (light) trace back to divine lights in Zoroastrian believes and scriptures, as well as point of view of Rumi's Masnavi. Light or light of fire symbolizes God's manifestation; Amesha Spenta is also related to divine characteristics of God and its social and ritual functions shows the human status in the material world and the divine world and real peace. Rumi used Zoroastrian ritual and mystical thoughts and components in Masnavi to present allegories and express and illustrate his mystical thoughts.

Keywords: Zoroastrian ,Masnavi, mysticism, Khosrowani philosophy, Zoroastrian effects.

¹ . PhD student in Persian Language and Literature, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.

² . Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran. (Responsible author)